

رابطه‌ی علم اقتصاد در نگاه مک‌لاسکی: آنارشیسیم

روش‌شناختی یا پلورالیسم روش‌شناختی

محمود متوسلی

استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

علی رستمیان

کارشناس ارشد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۶/۱۰/۲۳ تاریخ پذیرش: ۸۸/۷/۷

چکیده

در این مقاله، ضمن معرفی یکی از بحث‌برانگیزترین رهیافت‌های دگراندیشانه در حوزه روش‌شناسی علم اقتصاد، به بررسی جایگاه شناختی و نظری آن در مقام یکی از شالوده‌های بحث‌برانگیز تحلیل روش‌شناختی مدرن می‌پردازیم. رابطه‌ی علم اقتصاد، به‌عنوان روش‌شناسی‌ای توصیفی، به تحلیل این نکته می‌پردازد که بازیگران عرصه علم اقتصاد با بهره‌گیری از چه روش‌ها، ابزار و دلالت‌هایی، سخن خود را عرضه می‌دارند، از یکدیگر انتقاد یا یکدیگر را قانع می‌کنند. دیدگاه رادیکال مک‌لاسکی، در مقام مهم‌ترین معرفت‌تحلیل رابطه‌ی روش‌شناسی علم اقتصاد، تا به حال چالش‌ها، نقدها، ردیه‌ها و مدحیه‌های بسیاری را از سوی اقتصاددانان و به‌طور خاص متخصصان روش‌شناسی علم اقتصاد، به همراه داشته است. این جستار، در پی تقریر اجمالی موضع مک‌لاسکی، در مقام پیشاهنگ این رویکرد در علم اقتصاد، به دنبال تعریف جایگاه معرفت‌شناختی نگرش وی در متن ملاحظیات نوین فلسفه علم، آن را به‌منزله دیدگاهی پلورالیستی و سازنده (و نه آنارشستی و برهم‌زننده) در روش‌شناسی علم اقتصاد باز تعریف می‌کند و ضرورت توجه به چنین دیدگاهی را در پرتو ایده‌های روش‌شناسی مدرن، به بحث می‌گذارد.

طبقه‌بندی JEL: B41, B59

کلید واژه: روش‌شناسی علم اقتصاد، رابطه‌ی علم اقتصاد، مک‌لاسکی

۱- مقدمه

در کنار رویکردهای دگراندیشی که هریک به نحوی به نقد جریان غالب علم اقتصاد پرداخته‌اند، آن دسته که مستقیماً مسائل فلسفه زبان را کانون توجه خویش قرار داده‌اند، و از این رهگذر به نقد ریشه‌ای مبانی تئوری اقتصادی دست برده‌اند، از سایر رویکردها نوظاتر، و در عین حال عمیق‌ترند. گفتمان‌های گوناگون، از مارکسیسم و مکتب تاریخی گرفته تا مکتب کینز و نهادگرایی، هریک به نحوی، از رهگذر به پرسش گرفتن کاستی‌های روش‌شناختی و معرفت‌شناختی پیدا و پنهان تئوری اقتصاد، اقتصاد متعارف را به پرسش می‌گیرند و با به‌پیش‌نهادن بدیل مورد نظر خود، پیکره علم اقتصاد را پرورش می‌دهند. با این حال، منش نقادانه این گفتمان‌ها، به‌طور عمده با اتکا به پذیرش روش‌های مشخصی که روی‌هم‌رفته علمی‌بودن روش تحلیل اقتصادی را مبرهن می‌انگارد، شکل می‌گیرد و به بحث گرفته می‌شود. از همین رو، سنجش چنین نقادی‌هایی ناگزیر در گرو پذیرش بسیاری از انگاشت‌هایی است که به‌طور صریح یا تلویحی دیدگاهی مشخص از ماهیت علم اقتصاد را ایجاب می‌کند. به زبان دیگر، هریک از این روش‌شناسی‌ها، متضمن چشم‌اندازی نسبت به اقتصاد به‌مثابه یک علم‌اند، و دگراندیشی و نقادی هریک وابسته به حدود چنین چشم‌اندازهایی است. از این‌رو، زمانی که اندیش‌ورزان هر یک از این گفتمان‌ها خوانش ویژه خود از روش تبیین در اقتصاد را به پیش می‌نهند و از آن در برابر سایر روش‌های تحلیل پشتیبانی و دفاع می‌کنند، به‌سختی قادر به تحصیل و پیش‌نهادن یک وضعیت بنیادین و سنتزی هستند، وضعیتی که بتوان از آن، هم برای نقد و سنجش بنیادین رویکردهای دیگر بهره برد و هم با اتکا به آن، بر قابلیت‌ها و نیروی پیش‌برنده چشم‌اندازهای نو پرتو افکند و لزوم توجه جدی و نظری به آن‌ها را تصریح کرد.^۱

۱- در این رابطه نمونه‌های بسیاری را می‌توان برشمرد؛ برای مثال، می‌توان به نمونه بیش‌تر شناخته‌شده نهادگرایی نظر افکند. جایی که بی‌توجهی تقلیل‌گرایانه اقتصاد نئوکلاسیک نسبت به عوامل نهادی اجتماعی-سیاسی مؤثر در حیات اقتصادی، در پرتو تأکید توجه تحلیل اقتصادی به نقش کلیت سامان نهادی در حیات اقتصادی مورد نظر قرار می‌گیرد. بی‌شک، اقتصاددانان پیروی مکتب کلاسیک یا نئوکلاسیک، قادرند ادله طرح شده از جانب یک نهادگرا درباره ضرورت توجه به ترتیبات نهادی در تحلیل اقتصادی، را درمی‌یابند؛ لیکن می‌توانند با ارجاع به پیش‌زمینه‌های معرفت‌شناختی خویش، دیدگاه ساده‌سازانه خود را به شیوه‌های گوناگون (ساده‌سازی برای دست‌یابی به مدل علمی، جداسازی زمینه اجتماعی از بستر تحلیل علمی، بی‌طرفی ارزش‌شناختی و ...) توجیه کنند و ملزومات نگرش نهادگرایانه را صرفاً به‌عنوان یک چشم‌انداز دیگر، بپذیرند.

در قالب چنین نگاهی است که اهمیت رویکردهایی که در سطح عمیق‌تری از معرفت‌شناسی به تحلیل روش‌شناسی علم اقتصاد دست می‌برند، عیان می‌شود. شاخه‌های مختلف زبان‌شناسی (خاصه نظریه ادبی^۱، زبان‌شناسی کاربردی^۲، هرمنوتیک انتقادی^۳، و ریطوریک^۴ یا فن خطابه) به تازگی در قلمروی روش‌شناسی مدرن علم اقتصاد دست‌مایه بسیاری از رویکردهای عمیق و بدیع شده‌اند. در این رویکردها، می‌توان مسئله پیش‌گفته در ارتباط با فقدان مواضع عمیق، فلسفی و سنجش‌گرانه روش‌شناختی، را در قالب عطف توجه به آگاهی زبانی، مطرح کرد. ویژگی بارز این رویکردها، توجه به زبان و نقش آن در شکل‌گیری، تحول، و کارکرد روش‌شناسانه علم اقتصاد است. هنگامی که زبان، به‌مثابه کانون یک نظریه در نظر گرفته می‌شود، ایده‌های روش‌شناسانه‌ای که پیرامون ملاحظات گونه‌گون آن نظریه شکل می‌گیرند، براساس توجه به اشکال مختلف کاربرد زبان، به پیش کشیده می‌شوند. از این جهت، به نظر می‌رسد این رویکردها توانایی لازم برای شکل‌دهی به چشم‌اندازهای فرانظری را، که در پرتو آن‌ها روش‌ها، کاربست‌ها و نظریه‌های گوناگون را هم بتوان سنجد، دارند؛ چراکه در حقیقت، برشمردن زبان و نظریه‌های زبان‌شناسانه به‌منزله سنگ‌بنای رویکرد روش‌شناختی، کلیت روش‌شناسی را برپایه شالوده‌ای اساساً فلسفی و بی‌بدیل (یعنی مسئله زبان) برمی‌نهد و بدین ترتیب، مرتبه آن رویکرد را به سطحی ژرف‌تر و بنیادین‌تر از آن‌چه که سایر روش‌شناسی‌های مرسوم تا به حال بدان دست یافته‌اند، می‌کشاند. در این میان، ریطوریک و تحلیل ریطوریکایی، به‌مثابه رویکردی زبان‌شناختی از درجه اهمیت بالایی برخوردار است. این جستار، در پی تقریر اجمالی موضع مک‌لاسکی، در مقام پیشاهنگ این رویکرد در علم اقتصاد، به دنبال تعریف جایگاه معرفت‌شناختی نگرش وی در متن ملاحظات نوین فلسفه علم، آن را به‌منزله دیدگاهی پلورالیستی در روش‌شناسی علم اقتصاد باز تعریف می‌کند.

1- Literary Theory.

2- Applied Linguistics.

3- Critical Hermeneutics.

4- Rhetorics.

۵- فصول ابتدایی کتاب اقتصاد و زبان (به‌ویژه، مقدمه این کتاب)، دربرگیرنده مطالب مفیدی برای آشنایی مقدماتی با این بحث است. نگاه کنید به:

Henderso, W. , Tony Dudley-Evans and Roger Backhouse (1993).

۲- ریپورتیکا و گستره آن

ریشه واژه گانی "ریپورتیکا"، یونانی است و تبار آن به بحث و جدل‌های داغ و پرتبوتاب سوفسطاییان پیشاسقراطی، که به دلیل مهارت سخن‌وری‌شان در اقناع و ترغیب در بحث اشتهار داشتند، می‌رسد. به همین دلیل، ریپورتیکا، در معنای یونانی کلمه، هنر یا فن اقناع^۱ از رهگذر به کارگرفتن زبان گفتاری تعریف می‌شود؛ لیکن، دامنه معنایی و کارکردی این واژه، طی زمان، بسیار گسترش یافته، به گونه‌ای که این واژه، نسبت به اصلیت ۲۵۰۰ساله خود، دلالت‌های متعدد و گونه‌گونی را بر خود پذیرا کرده است. معنای کلاسیک ریپورتیکا، ناظر به استفاده از زبان برای متقاعد کردن دیگران در مکالمه^۲ است. در این راستاست که مسئله ریپورتیکا، به بیان^۳ و معنای بیان و دلالت مربوط و به مثابه فنی برای ابراز بیانی خاص در فراگردی مکالماتی و گفتاری تعریف می‌شد. از این رو، کاربرد ریپورتیکا در بحث‌ها و جدل‌های گفتاری آن زمان که در عرصه عمومی حیات اجتماعی نقشی بی‌بدیل داشتند (مانند مباحث سیاسی و حقوقی‌ای که در دولت-شهرهای کهن به هدف طرح‌اندازی برنامه‌های مختلف اجتماعی-سیاسی به انجام می‌رسید)، محدود می‌شد. اما امروز دیگر نمی‌توان معنا و کاربست ریپورتیکا را صرفاً محدود به سوپه گفتاری زبان دانست.^۴

امروز، از شیوه‌ای از تحلیل که از آن به‌عنوان "تحلیل ریپورتیکایی"^۵ نام برده می‌شود، در مطالعات بینارشته‌ای به‌وفور بهره گرفته می‌شود. در واقع، از آن‌جا که هر سوپه‌ای از حیات انسانی (اندیشه‌ها، کنش‌ها و رخدادها)، به‌نحوی، درگیر مناسبات متنوع مربوط به تصریح و مبادله معناست، اشکال مختلف دانش، هریک برحسب ظرفیت و امکانات و اهداف خود و با شیوه خاص خود، با عناصر پردازش‌یافته در تحلیل ریپورتیکایی روبه‌رو می‌شوند. با این وصف، باید توجه داشت که ریپورتیکا صرفاً روشی

1- Persuasion.

2- Conversation.

3- Expression.

۴- انتخاب واژه "ریپورتیکا" در برگردان Rhetoric نیز براساس چنین منطقی انجام گرفته است؛ از آن‌جا که برگردان‌های رایج این واژه ("فن خطابه"، "علم بلاغت"، "فن سخنوری"، "صنایع لفظی" و...) اغلب به سوپه لفظی و گفتاری بیان معطوفاند، انتخاب "ریپورتیکا" در کنار چند برگردان دیگر، نظیر "بدیع"، به‌نظر، مناسب فراخورتی با کاربرد امروزی این اصطلاح (که از حد بیان لفظی فرا می‌رود)، دارد.

5- Rhetorical Analysis.

۶- تحلیل ریپورتیکایی، جایگاه ویژه‌ای در نظریه ادبی (Literary Theory) و نظریه انتقادی (Critical Theory) دارد. همان‌طور که می‌دانیم، این دو شاخه از علوم انسانی، در دهه‌های اخیر، هم‌راستا با هرمنوتیک و مطالعات پساساختارگرایانه، نقش مؤثری در برقراری پیوندهای نظری میان رشته‌های گوناگون دانش اجتماعی داشته‌اند.

برای پرورش نیروی خطابه و سخن‌وری نیست، بلکه درمقام رشته‌ای در سطح تحصیلات عالی، روشی است برای درک این مطلب که چه‌گونه انسان‌ها زبان را به کار می‌گیرند و از آن برای شکل‌دادن و سامان بخشیدن به فهمی که از واقعیت دارند، بهره می‌جویند.

به این منظور، تحلیل ریطوریقای، تمرکز خود را معطوف آن وجهی از یک متن^۱ می‌کند، که واجد فضایی گفتمانی^۲ است. به عبارت روشن‌تر، ریطوریکا، وجوه دلالت‌مند متن (از فروض بنیادین و اصول موضوعه گرفته تا برهان‌های استنتاجی و دلیل‌آوری‌های راهبردی) را در رابطه با کیفیت ابزار ارتباطی^۳ آن می‌سنجد. چنین تحلیلی (که گه‌گاه زیرعنوان تحلیل گفتمانی^۴ نیز از آن یاد می‌شود)، درعوض ارایه‌ی یک روش مشخص، مطلق و فروبسته، با به پرسش‌گرفتن فروض و انگاره‌های بنیادین روش‌های مرسوم کیفی و کمی، رهیافتی گشوده و منعطف به افق‌های نو را دربرابر ذهن تحلیل‌گر می‌گشاید.

۳- ریطوریکا در اقتصاد

در ریطوریقای اقتصاد، اقتصاددانان در مقام اقناع‌گرانی معرفی می‌شوند که با خردورزی خود می‌کوشند دیگران (دانش‌جویان، همکاران و حتی اقتصادنخوانده‌ها) را با نظریه‌های اقتصادی خود، متقاعد کنند. به این منظور، ریطوریقای اقتصاد، توجه خود را را به کاربست استعاره، شیوه‌نگارش، شیوه سخن‌وری و نحوه به‌کارگیری ابزار تحلیلی و توصیفی گوناگون که به کار اقناع مخاطب می‌آیند (ریاضیات، آمار، تجویزهای ارزش‌شناختی و ...) و یک مؤلف اقتصادی با توسل به آن‌ها سعی بر القای منظور خود دارد، معطوف می‌کند.

در میان افرادی که به مسأله ریطوریکا در اقتصاد پرداخته‌اند و در تحلیل ریطوریقای اقتصاد کندوکاو کرده‌اند، ویلی هندرسون و دونالد مک‌لاسکی از پیش‌تازان به شمار

۱- توجه داریم که در این جا، متن، صرفاً متن نوشتاری نیست؛ بلکه معنای گسترده‌ی واژه "متن" را منظور داریم؛ متن کنش، متن شناخت، متن رخداد...

2- Discourse Environment.

3- Communicational.

4- Discourse Analysis.

5- Davis, John, D. Wade Hands and Uskali Maki (eds.).

می‌روند^۱. به نظر مک‌لاسکی، توجه به ریطوریکای علم اقتصاد، ساز و برگ لازم برای درک این مسأله که "اقتصاددان‌ها چه می‌کنند" را در اختیار پژوهشگر می‌گذارد. آگاهی از شیوه و تاریخ ریطوریکای اقتصاد، به اقتصاددان‌ها کمک می‌کند تا بتوانند زبان یکدیگر را بهتر درک کنند، تا دریابند چه‌گونه می‌توانند ایده‌ها و نگره‌های اقتصادی خویش در مورد مسائل گوناگون را به‌شکلی مؤثرتر (فهم‌پذیرتر، متقاعدکننده‌تر و ...) با هم‌رشته‌ای‌های خود در میان بگذارند و با آن‌ها مکالمهٔ بهتری داشته باشند. آگاهی ریطوریکایی، از رهگذر ارتقای آگاهی زبانی اقتصاددان و از طریق بالابردن ظرفیت او در درک تفاهمی، می‌تواند از آن شکاف تفاهمی که همیشه میان نظریه‌پرداز اقتصادی و سیاست‌گذار و مردم وجود دارد، بکاهد. مک‌لاسکی معتقد است هم‌پا با مدرنیزه‌شدن شیوهٔ تفکر و گسترش فزایندهٔ روش‌های مکانیستی و فرمالیستی (صورت‌گرایانه) اندیشه، اقتصاددان‌ها مسخ شیوه‌های اثبات‌گرایانه شده‌اند، این شیفتگی مفرط، نه تنها بر شیوهٔ نگرش آن‌ها به کیفیت حیات اقتصادی و مسائل مطرح شده در اقتصاد تأثیر نهاده، بلکه نحوهٔ مکالمه و استدلال آن‌ها در برابر یکدیگر و در برابر مخاطبان برون‌رشته‌ای را نیز مخدوش کرده است. مک‌لاسکی، اقتصاد را، بمانند رشته‌ای از علوم انسانی، به‌منزلهٔ مکالمه‌ای بی‌پایان میان پژوهشگرانی که در این رشته دست به نظریه‌پردازی می‌زنند و تداوم کار فکری‌شان منوط به پی‌گیری چنین مکالمه‌ای است، بازتعریف می‌کند^۲. به این ترتیب، درک کیفیت این مکالمه، نحوهٔ شکل‌یابی و دگرگونی آن طی زمان و تبیین رابطهٔ آن با بدنهٔ تئوری اقتصادی، می‌بایست به‌عنوان بخشی ضروری از فعالیت جدی هر اقتصاددان به شمار آید؛ بخشی که از طریق کاربرد تحلیل ریطوریکایی شکل می‌گیرد و پرورده می‌شود^۳.

۱- درحقیقت، مقالهٔ هندرسون (استعاره در اقتصاد)، یک سال زودتر از مقالهٔ معروف مک‌لاسکی (ریطوریکای اقتصاد) در سال ۱۹۸۲، منتشر شد و برای اولین بار مسئلهٔ ریطوریکا در اقتصاد را مطرح کرد؛ لیکن، نام مک‌لاسکی به دلیل تلاش‌های پی‌گیرانه‌اش در این حوزه از روش‌شناسی اقتصادی، بیش‌تر از نام هندرسون بر سر زبان‌ها افتاده است. برای مطالعهٔ این دو مقاله نگاه کنید به:

Henderson, Willie (1982).

۲- مک‌لاسکی مثال‌های متعددی می‌آورد تا نشان دهد اقتصاددانان چه‌گونه، نه تنها در مباحثات نظری، بلکه در مورد پژوهی‌های‌اش، با استفاده از ریطوریکا، مخاطبان خود را به‌لحاظ نظری قانع می‌کنند: استفادهٔ سامولسون از ریاضی، تلاش فوگل برای پیوند دادن اقتصاد و تاریخ، روش علمی موث، در طراحی انتظارات عقلایی، استفادهٔ سولو از مجازهای بیان (استعاره، کنایه، بدیع و آبرونی یا مطایبه) در ارایهٔ تابع تولید کل، و استفادهٔ گسترده از فن خطابه در آزمون‌های آماری.

۳- لازم به یادآوری است که تحلیل ریطوریکایی در اقتصاد را نباید منحصر به کارهای مک‌لاسکی دانست. برای نمونه، براون، به نحو دیگری از نظریهٔ ادبی در اقتصاد استفاده می‌کند؛ او با اتکا به نظریهٔ باختین (زبان‌شناس روس) در مورد چندآوایی و

۴- ریطوریقای علم اقتصاد در نگاه مک‌لاسکی

همان‌طور که در بالا اشاره داشتیم، مک‌لاسکی، هم‌راه با نقد کلی نسخه‌های مدرنیستی-پوزیتیویستی معرفت‌شناسی، بنیان‌های اساسی روش‌شناسی مرسوم در اقتصاد را از رهگذر تحلیل ریطوریقای به پرسش می‌گیرد. او معتقد است که روش‌شناسی علم اقتصاد تخته‌بند چارچوب روش‌شناسی دیکته‌شده مبتنی بر اصول اثبات‌گرایی است، اصولی که به‌طور عمده از فقدان پیوند کیفی و ارگانیک با حیات اقتصادی رنج می‌برند^۱. ریطوریکا، در نگاه مک‌لاسکی، ظرفیت بررسی انتقادی روش‌شناسی رسمی اقتصاد را دارد. ریطوریکا، این کار را از طریق آشکار کردن نابسندگی‌ها و کاستی‌های روش‌شناسی مرسوم، در برابر شیوه عمل (پراکتیس) و کاربست‌های عینی علم اقتصاد انجام می‌دهد. مک‌لاسکی استنباط می‌کند که ریطوریکا، در مقایسه با روش‌شناسی‌های فروبسته دیگر، چارچوب تأیید برانگیزتری برای صورت‌بندی روش‌شناسی‌ای که با پراکتیس یا شیوه عمل حقیقی اقتصاددانان خوانا

ادامه از صفحه قبل

تکثر دیدگاه‌ها می‌کوشد تا مسأله بحث‌برانگیز رابطه میان دو اثر متناقض انگاشته‌شده آدم اسمیت، یعنی ثروت ملل و نظریه احساس‌های اخلاقی را حل کند. بیل جرارد، می‌کوشد تا نشان دهد چرا اقتصاددانان هنوز بر سر پیام اصلی نظریه عمومی کینز، به اجماع نرسیده‌اند. جرارد، با تکیه بر پل ریکور، اظهار می‌دارد که یک متن توانمند و پرمایه مانند نظریه عمومی، تفسیرها و تأویل‌های بسیاری را بر خود فرامی‌خواند و تن به تفسیر واحد و تمامیت‌خواه نمی‌سپارد، چراکه از نیروهای معنایی و تأملی سرشار برخوردار است، که هریک به‌میانجی نوعی نگرش و نوعی تفسیر آشکار تواند شد. دادلی-اونس و هندرسون درباره هژمونی ریطوریقای ژورنال‌های علمی بر دانش اقتصادی سخن می‌گویند. به زعم آن‌ها، ساختار از پیش تعیین‌شده مقالات علمی، که در حکم سند تأییدپذیری آن‌هاست، شکل خاصی از نگارش را به مؤلف تحمیل می‌کند. برای مثال، این ساختار، نویسنده را وامی‌دارد تا مقاله علمی خود را در قالب مقدمه، نظریه، داده‌ها، نتایج و نتیجه‌گیری جمع‌وجور کند و بسیاری از ژورنال‌ها از تشریح مقالاتی که در آن‌ها، محتوای تئوریک در قالبی جز این قالب تعریف‌شده ساخت یافته، خود را معذور می‌دانند. ژیلیاک (البته به‌همراه مک‌لاسکی) در مقاله جذاب خود، با استفاده از تحلیل زبانی نشان می‌دهند که چه‌گونه آزمون‌های معنی‌دار بودن آماری، در عمل، به‌گونه‌ای انجام می‌گیرند که با مبانی نظری آمار تعارض پیدا می‌کند. برای مطالعه به این نمونه‌ها نگاه کنید به:

Gerrard, Bill (1991).

Dudley-Evans, Tony and Willie Henderson (1993).

McCloskey, Donald N. & Steven, T.Ziliak (1996).

McCloskey, Donald N. (1991).

۱- همان‌طور که در بالا اشاره شد، مک‌لاسکی معتقد است که سلطه روش پوزیتیویستی یا اثبات‌گرایانه بر علم اقتصاد، در پی پذیرش تام و تمام مفاهیم مدرنیسم، در حیطه علم‌ورزی است. مدرنیسم، مفاد خاصی را بر روش علمی بار می‌کند که باید برآزش آن‌ها را در علم اقتصاد به‌بوته نقد کشید؛ "پیش‌بینی به‌منزله هدف علوم"، "عینی‌گرایی افراطی"، "سودای پردازش قوانین فراگیر و عام" و ... از جمله مفاهیم مسلط علم مدرنیستی معرفی می‌شود؛ مک‌لاسکی اذعان می‌کند که روش‌شناسی حاکم بر علم اقتصاد، مدرنیستی است، و همین امر عامل اصلی ضعف دستگاه روش‌شناسی علم اقتصاد است. نگاه کنید به:

McCloskey, Donald N. (1983).

باشد، ارائه می‌دهد. این روش، روشی اساساً غیراثبات‌گرایانه است که تکیه آن بر روی مناسبات زبانی و مکالماتی است، که اقتصاددانان از رهگذر آن‌ها به دفاع و توجیه تزه‌ها، فرض‌ها، الگوها و ایده‌های خویش دست می‌بازند.

بدنه علم اقتصاد، به مانند هر علم دیگری، ساخت‌یافته از نوشتارهایی است که هریک، به‌نحوی، به نیت متقاعدکردن مخاطبان این علم (اقتصاددان‌ها، اقتصادپژوهان، سیاست‌گذاران و ...) نگاشته شده‌اند. هدف ریطوریفقا، مطالعه این نوشتارها با تأکید بر تحلیل نیت اقناعی آن‌هاست^۱. اقتصاددان‌ها در بحث‌ها و استدلال‌های خود، همواره از عناصر ریطوریفقایی زبان، مانند اظهارات استعاره‌ای، پیوندهای تاریخی، بیان‌های شهودی و اخلاقی، استفاده از زبان اقتدار^۲ و ... برای متقاعدکردن مخاطبان خویش استفاده می‌کنند^۳. این کاربست زبانی، کاربستی اجتماعی است، و مذاقه در آن می‌تواند زمینه آشنایی بیش‌تر و عمیق‌تر ما با سویه اجتماعی بدنه علم اقتصاد را فراهم آورد^۴. مک‌لاسکی، برای روشن کردن این مطلب، به رشته‌های دیگر علوم انسانی گذر می‌زند. برای نمونه، او ابراز می‌کند که چه‌گونه کاربست نقد ادبی^۵ در مورد ادبیات علم اقتصاد می‌تواند جریان‌های مختلفی را، که این ادبیات از رهگذر آن‌ها به تولید تئوری می‌رسد، معرفی و بررسی و احتمالاً ارزیابی کند. هدف صریح چنین کاربستی، رسیدن به درک روشن‌تر و شفاف‌تر از نحوه شکل‌یابی دستگاه مفهومی و زبانی علم اقتصاد است؛ هدفی که روش‌شناسی اثبات‌گرایانه، یکسره آن را نادیده می‌گیرد. مک‌لاسکی به‌درستی معتقد است که اتکای قناعت و رایه علم اقتصاد به روش‌های مدرنیستی، سبب عقب‌ماندگی این رشته درمقایسه با سایر رشته‌های علمی شده است. او نشان می‌دهد، که حتی اگر بدنه اثباتی علم اقتصاد متعارف را، از نظر علمی، به‌منزله بهترین شکل ممکن برای این رشته بپذیریم، باز هم دست کم، تکامل علم اقتصاد می‌بایست به‌گونه‌ای فراخور با تحولات رشته‌های پیش‌رو در علوم طبیعی انجام گیرد؛ لیکن، وضع بدین‌گونه نیست!

1- McCloskey, Donald N. (1994).

2- Authority.

3- McCloskey, Donald N. (1983).

۴- اندیشگران فلسفه زبان، اغلب از این ویژگی زبان، زیرعنوان وجه عملکردی زبان (performative aspect of language) یا

بار محتوایی (Illocutionary Force) یاد می‌کنند؛ وجهی از زبان که عمدتاً در تقابل با وجوه درون‌متنی و تکتیکی و نحوی

زبان، در رابطه با مناسبات پراگماتیک و پیرامنتی زبان، مطرح می‌شود.

برای مطالعه بیش‌تر در این زمینه، نگاه کنید به بخش چهارم از کتاب زیر:

لاینز، جان. (۱۳۸۲)، "درآمدی بر معناشناسی زبان‌شناختی"، ترجمه حسین واله، تهران: گام نو.

5- Literary Criticism.

علم اقتصاد، حتی در قیاس با مادر علوم طبیعی (فیزیک)، خود را بسیار کم‌تر از آن‌چه لازم است می‌شناسد^۱، فلسفه علم اقتصاد چندان پرمایه و جان‌دار و زایا نیست، علم اقتصاد فهم درستی از زبان خویش ندارد و درست به همین دلیل درمقایسه با سایر علوم انسانی که هم‌پا با تحولات نوین فلسفه علم^۲، بدنه و ظرفیت خود را بازآوری می‌کنند، ایستا و درخودفرورفته است. اهمیت آگاهی زبانی برآمده از تحلیل ریطوریقای، در تلاش برای رفع چنین کاستی‌های بنیادینی بسیار مشخص می‌شود.^۳

با این حال، نباید چنین پنداشت، که توجه به تحلیل ریطوریقای مستلزم از قلم انداختن توانمندی‌ها کاربرت‌های ریاضیاتی در اقتصاد است. تحلیل ریطوریقای، به‌واسطه واکاوی چندوچون به‌کارگیری چنین کاربرت‌هایی و رابطه‌ای که این کاربرت‌ها با تئوری و پراکتیس (شیوه‌ی عمل) علم اقتصاد برقرار می‌کند، دست به سنجش و نقد نقش آن‌ها در بدنه علم اقتصادی می‌زند، و از این طریق فراگرد درک عمیق‌تر بدنه از حد و حدود و کارایی این کاربرت‌ها را پیش می‌برد. با این حال، مک‌لاسکی معتقد است، برای آماده‌کردن ذهنیت و فراهم‌آوردن زمینه مناسب برای اثربخشی تحلیل ریطوریقای، فاصله‌گرفتن از نگرش مرسوم نسبت به پذیرش روش‌شناسی علمی (مدرنیستی) بر اقتصاد ضروری است، با تذکر این نکته که چنین موضعی لزوماً متضمن شکل‌گیری روش‌شناسی غیرعقلایی نیست؛ برعکس، باید به این اندیشید که چگونه رهیافت‌های غیرعقلایی از بطن اتکای بی‌مورد و انفعالی به روش‌شناسی مرسوم سربرمی‌آورند!^۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

1- McCloskey, Donald N. (1983).

۲ - مک‌لاسکی ضمن اشاره به دگرگونی‌های پیش‌آمده در نگرش فلسفه علم به علم، با ارجاع به آثار نظریه‌پردازان نوآور فلسفه علم (کسانی هم‌چون لاکاتوش، کوهن، فایرابند)، استدلال می‌کند که نگاه غالب در فلسفه علم، دیگر چندان توجیه‌کننده حاکمیت روش‌شناسی علمی-مدرنیستی (روش‌شناسی اثبات‌گرایانه) بر حیطه شناخت نیست.

۳- مک‌لاسکی در مقاله‌ای زیرعنوان "چرا و چه‌گونه تحلیل ریطوریقای را در علم اقتصاد به کار بندیم؟" به‌طور اجمالی به تشریح اصول اولیه کاربرت ریطوریکا در اقتصاد می‌پردازد. این مقاله، به‌دلیل معرفی دستگاه اصطلاح‌شناسی (ترمینولوژی) ریطوریکا به اقتصاد، از اهمیت زیادی برای کسی که مایل است با این ادبیات آشنا شود، برخوردار است:

McCloskey, Donald N. (1994).

4 - McCloskey, Donald N. (1983).

۵- ریطوریقای فراگیر^۱ به منزله ضد روش در برابر ریطوریقای موردی به مثابه کثرت‌گرایی روش‌شناختی

مک‌لاسکی، روش‌شناسی معطوف به تحلیل "روش"‌های پراکتیس اقتصاددان‌ها (روش کار اقتصاددان‌ها در عمل) را از آن روشی که موضوع روش‌شناسی علم اقتصاد به شمار می‌رود، متمایز می‌کند.^۲ به زعم او، روش عملی اقتصاددان‌ها، روشی است که در طی زمان، بر اثر سازوکار مکالمه‌متمدانه^۳، میان آن‌ها، در مقام انسان‌هایی که برای درک و انتقال دانش همواره در تقابل با یکدیگر با نوعی مبادله زبانی روبه‌رو می‌شوند، تولید و بازتولید می‌شود.^۴ هرتلاشی برای درک علم اقتصاد که این مکالمه‌متمدانه را نادیده انگارد، ناگزیر، درگیر کاستی‌های اساسی شناختی و بنیادین می‌شود. در این زمینه، روش‌شناسی علمی-مدرنیستی که در بالا از آن سخن گفتیم، در فهم این مطلب که دقت به کم‌وکیف چنین مکالمه‌ای باید کانون اصلی فهم تحولات علم اقتصاد به شمار آید، ناموفق است.^۵

مک‌لاسکی دعوی خویش را، در سطحی رادیکال‌تر، چنین ابراز می‌کند که، روش‌شناسی‌های ضابطه-محوری^۶ که تا به حال در فلسفه علم بدان‌ها پرداخته شده، بنا به طبیعت تمامیت‌خواهانه و تقلیل‌گرایانه خود، در اساس، فاقد توان لازم برای تقریر و تصریح نقش مهم چنین مکالمه‌هایی بوده‌اند. به عبارت دیگر، "روش"‌های مطرح شده در روش‌شناسی علمی، در پی بی‌توجهی به حیطة عملی که در آن گفتگو و مکالمه (گفتاری، نوشتاری) اقتصاددانان با یکدیگر، پیشرفت و تکامل علم اقتصاد را تبیین می‌کند، قادر به درک اهمیت این مکالمه‌ها نیستند. این بی‌توجهی، به باور مک‌لاسکی، پدیدآورنده دغدغه‌های بی‌مورد بسیاری از نظریه‌پردازان و روش‌شناسان علم اقتصاد درباره مسأله علمی‌بودن مطالعه اقتصادی شده است؛ جایی که تشخیص اهمیت نقش

1- Global Rhetoric.

۲- او این تمایز مضمونی را از طریق تمایز نگارشی نشان می‌دهد: روش عملی اقتصاددان‌ها را با m و روش مطرح شده در روش‌شناسی علمی را با M نمایش می‌دهد. درحقیقت، او از طریق نقد Methodology (روش‌شناسی‌های فراگیر مبتنی بر قواعد تثبیت‌شده و هنجارهای عام)، می‌کوشد تا ضرورت اندیشیدن به صور مختلف methodology (روش‌شناسی مبتنی بر معیارهای منعطف و ضابطه‌های جزئی و موردی) را از طریق چشم‌انداز ریطوریقای، روشن کند.

3- civilized conversation.

۴ - در این زمینه اشاره مک‌لاسکی به ایده‌های اندیشگرانی نظیر هابرماس از اهمیت بسیاری برخوردار است. او با ارجاع به معنای هابرماسی مکالمه و گفتگو، مشخصاً به سوءتعبیر گفتمان‌های آکادمیک نسبت به این معانی تفهیمی حمله می‌کند؛

McCloskey, Donald N. (1984).

5- Boylan, A. B. & P.F.O'Gorman (eds.), (1995).

6- Rule-governed Methodology.

مکالمات بین‌ذهنی اقتصاددان‌ها (در قالب تحلیل ریطوریقای)، نشان می‌دهد که روند تحولی علم اقتصاد، در مقام رشته‌ای از علوم انسانی، در وهله نخست براساس مراودات ذهنی-زبانی بازیگران آن تعیین می‌شود. از این رو، معیار شایستگی تلاش‌های نظری در این حوزه، پیوند و توسل این تلاش‌ها به یک روش‌شناسی مشخص علمی نیست، بلکه جایگاه قابل قبولی است که این نظوروزی‌ها می‌توانند در متن مجموعه مکالمه‌هایی که بدنه علم اقتصاد را برمی‌سازند، برای خود کسب کنند.

بی‌تردید، اتخاذ چنین ایستاری از جانب مک‌لاسکی، توجه او به سویه‌های غیررسمی شیوه عمل اقتصادی را، که در آن‌ها کاربست مباحث اقناعی در تلاش برای ارایه برهان‌های تئوریک عیان است، توجیه می‌کند. از سوی دیگر، چنین رهیافتی، به‌طور ضمنی قرابت تنگاتنگی با رهیافت نسبی‌گرایانه توماس کوهن^۱ در زمینه تحولات علم دارد.

همان‌گونه که می‌دانیم، کوهن، در تقابل با تکیه اثبات‌گرایی منطقی بر ساختار منطقی نظریه‌های علمی و رابطه این ساختار با شواهد تجربی، بر نقش اجتماع‌های علمی (متشکل از دانشوران) بر علم و تحول ساختاری آن، تأکید می‌کند؛ به این ترتیب، برای فهم عمیق علم و تاریخ علم، توجه به سرشت تحولی چنین اجتماع‌هایی ضروری است؛ از این رو، منطق نظوروزی‌های علمی را نمی‌توان جدا از بررسی تاریخ تحول علم، که به‌نوبه خود وابسته به جامعه‌شناسی علم است، تصور کرد. اگر بخواهیم، ایده مک‌لاسکی در زمینه نقش مکالمه زبانی (و تحلیل ریطوریقای) میان اقتصاددانان را به زبان کوهنی بیان کنیم، باید بگوییم که مکالمه‌ها و مبادلات زبانی میان اقتصاددانان، به ماتریس رشته‌ای^۲ علم اقتصاد شکل می‌دهند و آن را دگرگون می‌کنند؛ به عبارت دیگر، سرمشق‌هایی که در یک علم، چارچوب پراتیک و عملی آن را معین و مسیر تکاملی‌اش راترسیس می‌کنند، از این مکالمه‌ها اثر می‌پذیرند.

براساس ایده‌های مک‌لاسکی، می‌توان چنین گفت که روش‌شناسی علمی-مدرنیستی صرفاً به واکاوی سرمشق‌های^۳ علم نرمال (به معنای کوهنی کلمه^۱)

1- Thomas S. Kuhn.

۲ - Disciplinary Matrix: منظور از ماتریس رشته‌ای، شبکه پیش‌انگاشت‌ها، باورها، هنجارها و پیش‌فرض‌هایی است که توسط یک اجتماع علمی به رسمیت شناخته می‌شود. دغدغه‌ها، پرسش‌ها، روش‌ها و سایر محورهای شناختی یک علم، در دل این شبکه ساخت می‌یابند.

3- Exemplars.

می‌پردازد، البته بی‌آن‌که در این میان، رد فراگردهای مکالماتی، فراگردهایی که در قالب توافق‌های جمعی اعضای اجتماع علمی، اصول توافقی و هنجارین آن علم را برمی‌سازند، را در نظر آورد. تحلیل ریپتوریقایی تلاش می‌کند تا رد این فراگردها را از طریق مطالعه روند شکل‌گیری بحث‌ها، نظوروزی‌ها، دلیل‌آوری‌ها و استنباط‌ها، در متن مبادلات زبانی بازیگران یک حوزه علمی پی‌گیری کند؛ به همین دلیل، مک‌لاسکی معتقد است که الگوهای مبتنی بر چنین تحلیلی (به‌طور ویژه الگوهای نقد ادبی) باید به‌منزله الگوهای بنیادینی که به فهم ما از علم اقتصاد غنا می‌بخشند، بازشناخته شوند. براساس چنین انگاشتی است که مشروعیت علم اقتصاد، تماماً در قالب مشروعیت علم باورانه^۲ مطرح نمی‌شود، بلکه، این علم در مقام یک رشته گفتمانی، زمانی مجاز است حق مشروعیت خود را طلب کند که در فراهم‌آوردن زمینه‌ای گشوده و باز برای شکل‌گیری فراگردهای مکالماتی (مباحثات، تفاهم‌ها، جدل‌ها و میثاق‌ها که همگی برپایه اصول ریپتوریقایی قابل طرح اند) - که به زبان کوهن، درنهایت تعیین‌کننده حد و مرز و کم و کیف سرمشق‌های پارادایمی هستند - توانمندی خود را اثبات کند.^۳

این تفوق شناختی و این که معیار علمی بودن علم اقتصاد به‌عنوان رشته‌ای از علوم انسانی بیش از آن که براساس روش‌های متعارف و مطرح‌شده در فلسفه علم اثبات‌گرایانه متکی باشد، به استعداد این رشته در عرصه ریپتوریقایی وابسته است، نوعی دیدگاه رقیب را در برابر روش‌شناسی مدرنیستی به پیش می‌کشد که می‌تواند روشن‌کننده دعوی‌های مک‌لاسکی در زمینه روش‌شناسی علم اقتصاد باشد. بی‌تردید، نگرش مک‌لاسکی به علم اقتصاد در مقام رشته‌ای گفتمانی و تأکید او بر مسأله مکالمه، نشان می‌دهد که چه‌گونه تعمیم روش‌شناسی علوم طبیعی به علم اقتصاد، امری

۱- Normal Science: منظور از علم نرمال، همان بدنه شناختی متشکل از ماتریس رشته‌ای است، بدنه‌ای که براساس سرمشق‌های جاافتاده و پذیرفته توسط اجتماع علمی، تعریف می‌شود. برای آگاهی بیش‌تر از اصطلاحات توماس کوهن، به کتاب اصلی او (ساختار تحولات علمی) مراجعه کنید:

Kuhn, T. S. (1970).

کتاب راهنمایی روش‌شناسی علم اقتصاد نیز مدخل مفیدی در این زمینه دارد:

Davis, John, D. Wade Hands and Uskali Maki (eds.), (1998).

۲- Scientific Legitimacy: منظور از مشروعیت علم باورانه، مشروعیتی است که براساس وابستگی یک روش به مجموعه روش‌های ضابطه محور و تعریف شده علمی تعریف می‌شود.

3- Boylan, A. B. & P. F. O'Gorman (eds.), (1995).

نادرست و اساساً ناممکن است.^۱ با این حال، همان‌طور که گفتیم، مک‌لاسکی کاربست پذیرفته‌شده تکنیک‌های اثباتی و ریاضیاتی در بدنه علم اقتصاد را یکسره رد نمی‌کند. به عقیده بویلن و آگرمَن، این ایستار، نشان از وجود ناسازواری و تناقض در اندیشه مک‌لاسکی می‌دهد.^۲ لیکن این مطلب در صورتی پذیرفتنی است که، دراصل، از چشم‌اندازی علم‌باورانه و از نگرگاه همان روش‌شناسی مدرنیستی‌ای به ایده مک‌لاسکی نظر افکنیم، که خود او در پی به‌چالش کشیدن آن است. مطلب را باید بدین‌گونه بازشناسی کرد که هرگونه روش‌شناسی علمی، دراساس و بنا به ماهیت زبانی-گفتمانی علم، محاط در تحلیل ریطوریقای است.

این مطلب را می‌توان به کمک اصطلاح‌شناسی نظریه ادبی پیش‌تر روشن کرد. در ادبیات ریطوریکا، از مطلب پیش‌گفته به‌عنوان ریطوریقای فراگیر یاد می‌شود. در ریطوریقای فراگیر، هر ایستاری در فلسفه علم که، به‌نحوی، به روشی مشخص جز استانداردهای ادبی اشاره داشته باشد، با فلسفه علم اقتصاد ناسازگار است. بنا به آنچه تا بدین جا گفتیم، دلیل روشن است؛ چون (بنا به دیدگاه ریطوریقای فراگیر) با کمی ژرف‌نگری در تاریخ تحول علم، می‌توان دریافت که پیشرفت علوم (و حتی علوم طبیعی) صرفاً وابسته به روش‌های مشخص علمی-تکنیکی نبوده است، بلکه فراگردهای مختلف زبانی، جدلی و مکالمه‌ای عامل اصلی در پیش‌روی کاروان علم بوده و هستند؛ فراگردهایی که موضوع مطالعه نظریه ادبی (به‌طور عام) و تحلیل ریطوریقای به‌مثابه روش ادبی تحلیل چنان مکالماتی (به‌طور خاص) قرار می‌گیرند. این انگاشت، به‌نوعی، متضمن رد وجود هر نوع روش‌شناسی غیرادبی می‌شود. ریطوریقای موضعی^۳، نیز چونان ریطوریقای فراگیر، سیطره تجربه‌گرایی افراطی و حاکمیت روش‌های اثبات‌گرایانه را آماج حمله می‌گیرد، لیکن، بر وابستگی تام و تمام روش‌شناسی علم اقتصاد به روش‌شناسی مبتنی بر نظریه ادبی صحنه نمی‌گذارد. همان‌گونه که بویلن و آگرمَن مطرح می‌کنند، ریطوریقای موضعی، ایده علمی‌بودن اقتصاد را بر مبنای بصیرت‌های نوین اندیشگران پس‌اوپوری فلسفه علم چون توماس کوهن، امره لاکاتوش^۴، پُل ک. فایریند^۵

1- McCloskey, Donald N. (1983).

۲- به نظر آن‌ها پذیرش کاربست تکنیک‌های ریاضیاتی، که ماهیتاً معطوف به اثبات، محاسبه و پیش‌بینی وضعیت هستند، در مورد علم اقتصاد (که به زعم مک‌لاسکی، ماهیتی غیرپیش‌نگرانه دارد)، ایده‌ای متناقض است.

Boylan, A. B & P. F. O'Gorman (eds.), (1995).

3- Local Rhetoric.

4- Imre Lakatos (1922-1974).

5- Paul K. Feyererabend (1924-1994).

و ... در عرصه فلسفه علم، بازتفسیر می‌کند. چنین نگرش‌هایی به دلیل اهمیت این مطلب به بحث گذاشته می‌شود که مفهوم علم، به مانند هر مفهوم آشنای دیگری، به دلیل کاربرد زیاد به مفهومی ساکن و درخودفرورفته بدل شده، به گونه‌ای که بسیاری از روش‌ها و کار شیوه‌هایی که قادر به اعتلای پیکره علم هستند، به بهانه بیگانگی با محتوای ایستای مفهوم متعارف جاافتاده از علم نادیده گرفته می‌شوند؛ از این رو، نیاز به بازتعریف علم، ماهیت، حدود و روش آن ضرورت می‌یابد. در این رابطه، شارحان ریپورتیقای موضعی معتقدند که روش‌های مختلف اندیشه، در صورت برخورداری از یک سری ویژگی‌های معین که پیش‌تر قابلیت و مشروعیت نظری خود را در رشته‌های مختلف علمی تثبیت کرده‌اند، می‌توانند به‌عنوان روش علمی مد نظر قرار گرفته شوند.

این نگرش، نزدیکی آشکاری با ایستار کثرت‌گرایی روش‌شناختی دارد. کثرت‌گرایی روش‌شناختی از یک سو، با اشاره به وجود بدیل‌های مختلف در اتخاذ روش تحلیل یک موضوع، بر ضرورت انتخاب روش مناسب براساس در نظر گرفتن محدودیت‌های درونی هریک از بدیل‌ها تأکید می‌گذارد و از سوی دیگر ابراز می‌دارد که هیچ مرجع مشخص و قطعی و هیچ معیار نهایی و صریحی برای چنین انتخابی وجود ندارد. به زبان ساده، کثرت‌گرایی روش‌شناختی مخالف ایده امکان وجود یک روش‌شناسی واحد، یک‌پارچه و سامان‌دهنده است^۱. لیکن، نباید این نگرش را صرفاً در چنین ایستار انکارگران‌های تمام‌شده انگاشت. در این جا، توقف، خطر کشاندن ایستار کثرت‌گرایی به ورطه آنارشیسم روش‌شناختی را در پی دارد؛ کثرت‌گرایی روش‌شناختی به‌هیچ‌رو به بی‌معنایی و بی‌تفاوتی نسبت به انتخاب روش رضایت نمی‌دهد، چراکه مسأله انتخاب میان بدیل‌ها را، هم‌چون امری مسأله‌برانگیز می‌نگرد که از دل آن انگیزه تلاش ذهنی مداوم برای چاره‌جویی تئوریک سربرمی‌آورد.

روش‌های مختلفی که در روش‌شناسی علمی مورد بررسی قرار می‌گیرند (استنتاج قیاسی یا استقرایی، فردگرایی یا جمع‌گرایی، تجربه‌گرایی یا عقل‌باوری و...) برخوردار از ظرفیت‌ها و محدودیت‌های خاص خود هستند و هر یک به نوبه خود، بنا به موضوع و زمینه تحلیل، گاه کارآمد و گاه ناکارا هستند. این مسأله را در رابطه با علم اقتصاد که در تحلیل‌ها همواره با پدیده‌های چندوجهی طرف است، بیش‌تر می‌توان لمس کرد. برای

۱- بی‌شک ریشه چنین نگاهی را باید در کثرت‌گرایی نظری (Theoretical Pluralism) جست‌وجو کرد، جایی که امکان وجود گونه‌های ممکن نظریه‌های صحیح به بحث گذاشته می‌شود. برای مطالعه بیش‌تر نگاه کنید به:

Davis, John, D. Wade Hands and Uskali Maki (eds.), (1998).

مثال، در ادبیات نهادگرایی، تقابل روش‌شناسی نهادگرایان قدیم و جدید بر تأکید بر جمع‌گرایی یا فردگرایی روش‌شناختی را می‌توان در نظر آورد؛ هیچ‌یک از این دو رهیافت، نسبت به دیگری واجد تفوق پیشینی نیست، بلکه هریک، "بنا به متن تحقیق"، می‌تواند از نظر روش‌شناختی در قیاس با دیگری کارآمدی بیش‌تری از خود نشان دهد.^۱

بدین‌سان، کثرت‌گرایی روش‌شناختی ابراز می‌دارد که، به‌دلیل وجود همین چندگانگی و فقدان یک پایگاه مطلق و نهایی، باید علم را فرآوردهٔ شبکه‌ای از روش‌های کثیر در نظر گرفت که هیچ‌یک، به‌خودی‌خود، بر دیگری امتیاز شناختی یا تفوق روش‌شناختی ندارند، بلکه هریک مشروعیت و برآزش خود را با توجه به کارایی موضعی و موردی‌ای که می‌توانند در رابطه با تحلیل یک موضوع خاص نشان دهند، کسب می‌نمایند. به این خاطر، همان‌گونه که گفتیم، نبایست انکار یک پایگاه ثابت روش‌شناسی در کثرت‌گرایی روش‌شناختی را هم سنگ آنارشسیسم روش‌شناختی دانست. کثرت‌گرایی نسبت به انتخاب بدیل‌ها بی‌تفاوت نیست، چراکه بدیل‌ها را هم‌سنگ نمی‌بیند.^۲ کثرت‌گرایی با تأکید بر ضرورت انتخاب میان بدیل‌های روش‌شناختی، اساساً از بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی آنارشسیسم روش‌شناختی دور می‌شود. کثرت‌گرایی ما را با توجه‌دادن به اصالت، خاستگاه، مزیت‌ها و محدودیت‌های روش‌ها، و فراگرد شکل‌گیری دانش در متن بس‌گانهٔ این روش‌ها، به نقد سازنده و بازسازندهٔ روش‌ها فرامی‌خواند. در ارجاع کثرت‌گرایی روش‌شناختی به ساختارهای اجتماعی تکوین معنا، دانش به‌طور اجتماعی ساخت می‌یابد؛ پیکرهٔ دانش فرآوردهٔ عقل‌ورزی‌های دانشمندان و اندیشگران است. صورت‌بندی دانش براساس مبادلات مکالماتی میان این اجتماع انسانی شکل می‌گیرد و دگرگون می‌شود. ماهیت زبانی-فرهنگی این اجتماع است که واردشدن به نوعی تحلیل توضیح‌دهندهٔ مبتنی بر زبان را، که قادر به فهم و تبیین رابطهٔ بنیادین این اجتماع و محصول آن (علم) باشد، الزامی می‌کند. ضرورت واکاوی مناسبات درونی اجتماع علمی را صرفاً نباید به حوزه‌ای خاص (برای مثال، جامعه‌شناسی علم) محدود دانست؛ درک مسألهٔ زبان (به‌طور کلی) و فهم نقش مکالمه میان زبان‌وران علم در

۱- برای مطالعهٔ بیش‌تر در این زمینه نگاه کنید به:

Mirowsky, Philip (1987).

۲- توجه داریم که کثرت‌گرایی، منکر وجود مشروعیت یا تفوق پیشینی روشی یا روش‌هایی بر بدیل‌های دیگر است؛ این به معنای هم‌تراز انگاشتن بدیل‌ها با یکدیگر نیست؛ هر روشی در زمینه و در جایگاه خاص خود، برآزش می‌یابد.

پیشبرد علم (به‌طور ویژه) می‌بایست به‌منزله یکی از اصول هدایت‌کننده هر روش‌شناسی در کانون توجه قرار گیرد.

مسئله مطرح‌شده از جانب مک‌لاسکی مبنی بر اولویت بخشیدن به تحلیل ریطوریقایی در روش‌شناسی اقتصادی در پی چنین ضروریاتی، تأیید برانگیز می‌شود. نگرش او، خواه‌ناخواه، در پی توجه به مسئله زبان و مکالمه و نقش بازی‌های زبانی و فراگردهای مکالماتی در صورت‌بندی علم اقتصاد، به‌نحوی، به کثرت‌گرایی روش‌شناختی می‌گراید. برخلاف آن‌چه که بویلن و آگرمن درباره نزدیکی ایده‌های مک‌لاسکی با ایده‌های آنارشیستی فایرابند درباره روش‌شناسی^۱، ابراز می‌دارند^۲، مک‌لاسکی با درهم‌شکستن مرجع عام روش‌شناسی اقتصاد، از طریق نقد روش اثبات‌گرایی، فضای معرفت‌شناختی ویژه‌ای را به‌عنوان فضای‌های روش مناسب در تحلیل اقتصادی به پیش می‌کشد و آن هم فضای ریطوریقاست. تکیه‌زدن بر این فضا، متضمن اتخاذ ایستاری است که ضرورت به‌پیش‌نهادن بدیل‌های روش‌شناختی را مسلم می‌انگارد؛ نمی‌توان از فراگردهای مکالمه در شکل‌گیری تئوری اقتصادی متعارف سخن گفت و نسبت به روش‌هایی که هر یک از این دعوی‌ها به همراه خویش دارد، سخن نگفت؛ به این ترتیب، نمی‌توان ریطوریقایی نگرست و آنارشیسم بود.

هم‌چنان‌که که گفتیم، در نگرش ریطوریقایی، هریک از این روش‌ها در جایگاه خویش و در متن فراخور خویش، مورد سنجش قرار می‌گیرند^۳، با این حال، تأکید این تحلیل، بر نقش مناسبات زبانی نهفته در پس این روش‌هاست. مناسباتی که در سطحی آغازین‌تر از مرحله تحلیل روش‌شناختی شیوه‌های نظوروزی، باید مورد تحلیل قرار گیرند. مک‌لاسکی، خود اظهار می‌دارد که رهیافت ریطوریقایی، نگرگاه یا چشم‌اندازی را

۱- ایده‌های لاکاتوش از جمله بحث‌برانگیزترین آرای مطرح‌شده در فلسفه علم پس‌اوپوری به حساب می‌آید؛ دیدگاه‌های افراطی او در نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی، او را در مقام یک آنارشیست دوآتشه در حوزه شناخت معرفی کرد؛ او در معروف‌ترین کتاب خود یعنی "برضد روش"، اظهار می‌دارد که زمینه‌های همواره متغیر تاریخی، اجتماعی، و فلسفی، دعوی وجود روش علمی ثابت را یکسره نفی می‌کنند؛ شعار شهرت یافته این کتاب "هرچیزی ممکن است" (Anything Goes) نام گرفت و پس از آن فایرابند، از سوی بسیاری از صاحب‌نظران متهم به خردستیزی شد. لحن تند فایرابند در نقد عقلانیت، به‌ضرر او تمام شد، به‌طوری که افکار روشن‌گرانه و نوآورانه‌اش زیر سایه سنگین آنارشیسم افراطی او، مجال برای جلوه‌گری نیافتند و آثار متأخر زندگی فکری او چندان مورد توجه قرار نگرفت.

2- Boylan, A. B & P. F. O'Gorman (eds.) (1995).

۳- این مطلب از اهمیت بسیاری در رد مواضع بویلن و آگرمن برخوردار است؛ همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، مک‌لاسکی، به زبان‌های مختلف نشان می‌دهد که انگاشت او از ریطوریتقا، به‌هیچ‌رو نافی کاربست‌های تکنیکی دیگر نیست؛ او حتی نگرش ریطوریقایی را در فهم عمیق‌تر بازنمایی‌هایی که در تحلیل اقتصادی به‌واسطه نشانه‌های ریاضی انجام می‌گیرد، مفید قلمداد می‌کند؛ نگاه کنید به:

McCloskey, Donald N. (1988).

به پیش می‌نهد که هیچ‌یک از رویه‌های متداول در معرفت‌شناسی متعارف و هیچ‌یک از دعوی‌های روش‌شناختی مطرح‌شده در فلسفه علم رایج، قادر به شکل‌دادن، معرفی و تحلیل آن نیستند؛ به زعم او، این رهیافت در فهم زبان، به‌مثابه بنیان صورت‌بخشنده به علم، در مقام رهیافتی انسان‌گرایانه^۱، به مراتب واقع‌گرایانه‌تر از رهیافت مدرنیستی عمل می‌کند، چراکه درحقیقت، نگرش ریطوریقای با توجه به منطق گفتگویی زبان، برخورد ملموس‌تری با حیات ذهنی انسان برقرار می‌کند و برخلاف بیش‌تر رهیافت‌های اثبات‌گرایانه، چستی انسان و کنش انسانی را به امری ساکن و ایستا فرو نمی‌کاهد.

این نکته اهمیت بسیار دارد که روش‌شناس علم اقتصاد از درجه مطلوبی از دانش اقتصاد برخوردار باشد، زیرا که او نمی‌تواند در حوزه علمی اقتصاد، بدون آگاهی از زبان استعاری‌ای که مفاهیم، طرح‌ها و الگوها براساس آن‌ها در برابر یکدیگر مطرح می‌شوند و عرض اندام می‌کنند، به تحلیل دست یازد؛ لیکن این آگاهی و توجه درون‌رشته‌ای برای شکل‌دادن به یک روش‌شناسی عمیق، که می‌بایست از حد گزارشی صرف درباره تاریخ عقاید یا تحلیلی جزئی بر دستگاه‌های منطقی بگذرد و کلیت تکاملی نظریه را در سایه ماهیت دگرگونی‌پذیر آن درک کند، به‌هیچ‌رو کافی نیست. نابسندگی بسنده کردن به آگاهی درون‌رشته‌ای در مورد روش‌شناسی، با درک ناکارآمدی روش‌شناسی مکانیستی (یا به زبان مک‌لاسکی: مدرنیستی) در سنجش تطبیقی نگرش‌ها، سنت‌ها و پارادایم‌های گوناگون علم اقتصادی، عیان می‌شود؛ در چشم‌اندازی سراسرنما تر به مسأله روش‌شناسی، می‌توان به نارسایی‌های بنیادینی که گریبان‌گیر روش‌شناسی‌های مدرنیست (و نه صرفاً اثبات‌گرایانه) می‌شود، اشاره کرد.^۲ باید پرسید چه‌گونه این روش‌شناسی‌ها با تحمیل ایستارهای معرفت‌شناسانه خویش، از درک روش‌های عینی تحقق‌یافته توسط شیوه‌ی عمل انضمامی اقتصاددانان بازمی‌مانند، و آیا بدیل روش‌شناختی‌ای که مبتنی بر تحلیل ریطوریقای است، از چنین ایرادی پالوده است؟

1- Humanist.

۲- برای نمونه، می‌توان به‌طور خاص به نقدهای بنیادینی که بر روش‌شناسی پوپری مارک بلاگ اشاره کرد، (بلاگ، خود در پیش‌گفتار کتاب "روش‌شناسی علم اقتصاد"، به‌اجمال به این نقدها اشاره می‌کند و به آن‌ها پاسخ می‌دهد). این نقدها اغلب بر این نکته متمرکز می‌شوند که چه‌گونه این روش‌شناسی با تکیه‌زدن بر ایده ابطال‌گرایی و بازتعریف و باز تفسیر تمام نظریه‌ها و نگرش‌های انتقادی در پرتو آن، از تحلیل بسیاری از روش‌هایی که به‌گونه عینی توسط اقتصاددانان در زمینه تئوری اقتصادی به کار گرفته می‌شوند، بازمی‌ماند؛ برای مطالعه در این زمینه نگاه کنید به پیش‌گفتار کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد:

بلاگ، مارک (۱۳۸۰)، روش‌شناسی علم اقتصاد. ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران: نشر نی، صص ۳۰-۱۷.

۶- ریطوریکا به مثابه کاربردشناسی زبان علم اقتصاد

همان‌طور که در بخش پیش گفتیم، تحلیل ریطوریقای در پی تحلیل زمینه معرفت‌شناختی پای‌دهنده به روش‌شناسی‌های علم اقتصاد است. این هدف بنیادین، بنا بر این انگاشت به بحث گذاشته می‌شود که تبیین علمی، سودایی انسانی است^۱، تمام دعوی‌ها و شیوه‌های تئوریک‌نظورزی در تئوری اقتصادی (از معنای "رقابت کامل"، و الگوهای برخاسته از مفروض‌داشتن آن گرفته تا مضمون معنی‌داری آماری) همگی زاییده ذهن انسان‌هایی هستند که ابزار اصلی آن‌ها در اندیشیدن و نظرپردازی چیزی جز عناصر زبانی نیست؛ ابزارهایی که فراگرد تطوری آن‌ها، همواره به‌نوعی، از تحولات ایجادشده در عرصه بازی‌های زبانی پیروی می‌کند. تأکید مک‌لاسکی در ابراز این مطلب که روش‌شناسی علم اقتصاد (و در پی آن، اقتصاد) بدون ریطوریکا، از نظر استدلالی^۲ دچار کاستی می‌شود، از همین نگرگاه توجیه‌پذیر می‌شود. درک اهمیت تحلیل ریطوریقای علم اقتصاد، مستلزم فهم نقش تعیین‌کننده چرخش زبانی^۳ در فلسفه است؛ جایی که توجه به اشکال گوناگون بازنمایی زبان (گفتمان^۴، اقناع، ریطوریکا، بوطیقا^۵ و...)، کانون اصلی هر پویش عمیق فلسفی - معرفت‌شناختی قلمداد می‌شود، چراکه باور بر این است که هیچ کنش، پدیده، مکانیسم یا رخدادی خارج از زبان وجود ندارد؛ دلیل این باور، در شکل ساده‌شده آن، این است که شناخت آدمی از هر چیزی، ناخواسته درگیر مسأله زبان می‌شود، بدین علت، تمام عرصه‌هایی که به‌نوعی موضوع شناخت قرار می‌گیرند، ناگزیر، هر یک به شکلی، در متنی زبانی واقع می‌شوند، فهم و تبیین می‌شوند و خلاصه این که به زبان درمی‌آمیزند.

با پذیرش این مطلب اساسی، می‌توان نشان داد که چگونه تحلیل ریطوریقای، در قالب نوعی کاربردشناسی زبان^۶، می‌تواند شالوده یک روش‌شناسی عمیق را پی‌ریزی

1 - McCloskey, Donald N. (1988).

2 - Argumentative.

3- Linguistic Turn.

4- Discourse.

۵ - Poetics: مراد از بوطیقا، که گاهی به فن شعر یا نظریه شعر نیز برگردانده می‌شود، مجموعه ویژگی‌هایی است که به یک متن خصلت یک متن ادبی را می‌بخشد. با کمی ساده‌گیری می‌توان چنین گفت که اگر ریطوریکا را بتوان نظریه گفتمان تعریف کرد، بوطیقا، نظریه گفتمان ادبی (Literary Discourse) است. پایگاه اینترنتی زیر، مطالب مفیدی در این زمینه دارد:
<http://www.poetics.ca/>

۶ - Pragmatics: پراگماتیکس یا کاربردشناسی زبان، شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که مشخصاً و چه کاربردی زبان را مد نظر قرار می‌دهد. در پراگماتیکس، به کاربرد زبان در دل جریان‌ها و مبادله‌های زبانی، در قالب مناسبات موجود میان گزاره‌ها (به معنای وسیع کلمه) و وضعیت‌هایی که این گزاره‌ها در آن‌ها معنادار می‌شوند و مورد استفاده قرار می‌گیرند، اندیشیده می‌شود.

کند^۱. کاربردشناسی زبان پژوهش علمی، به بررسی روش‌های استدلال می‌پردازد؛ استدلال‌هایی که یا براساس حرکات جدید در قالب قواعد جاافتاده در بدنه تئوری یک علم شکل می‌گیرند یا بر مبنای ابداع قواعد جدید صورت‌بندی می‌شوند. تحلیل ریطوریقای روش‌های تحلیل اقتصادی، تا آن جایی که به مطالعه قابلیت‌های بازیگران بازی زبانی علم اقتصاد (در قالب توانش گویش‌گران یک زبان علمی) در عرصه تئوری اقتصادی (در قالب یک سیستم زبانی-ریطوریقای) می‌پردازد، در چارچوب کاربردشناسی زبان علمی، به واکاوی بنیادهای روش‌شناختی دست می‌یازد.

کانون اصلی ریطوریقای اقتصاد - اگرچه مک‌لاسکی به نحو صریحی بدان اشاره نداشته است - بررسی نقش بازی‌های زبانی بازیگران علم اقتصاد است. این بررسی، اگرچه در قالب یک روش‌شناسی توصیفی^۲ رادیکال، مشروعیت روش‌شناسی‌های تجویزی^۳ را به پرسش می‌گیرد، لیکن به هیچ‌وجه به آنا‌رشیسم روش‌شناختی منتهی نمی‌شود. روش‌شناسی ریطوریقای، مستقیماً، در برابر رهیافت‌های تجویزی که، تلویحاً با فرض گرفتن متنی از هنجارهای فرانظری^۴ دست به اعتبارسنجی و ارزیابی روش‌های اقتصادی می‌زنند، سربرمی‌کشد. براساس این روش‌شناسی، روش‌های تحلیلی اقتصادی، می‌بایست براساس کاربردشناسی زبان - و به‌طور خاص بر مبنای شیوه‌ها و روش‌های گوناگون زبانی، که اقتصاددانان از طریق آن‌ها می‌اندیشند و اندیشه‌های خویش را عرضه می‌دارند، خود تئوری اقتصادی را مورد سنجش قرار دهند. مسلم است که پذیرش، و حتی درک اهمیت این مسأله برای دانش‌آموخته‌گانی که آموخته‌اند برآزش علمی را همیشه در تبیین قواعد و قانون‌مندی‌های عام بجویند، دشوار است^۵.

۱- برای آگاهی از کاربست معرفت‌شناسانه کاربردشناسی زبان علمی، می‌توان به کتاب معروف ژان-فرانسوا لیوتار با عنوان "وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش"، اشاره داشت؛ در آن‌جا لیوتار، با تکیه به دیدگاه بازی‌های زبانی (Language Games)، ضمن اشاره به ناکارآمدی فراروایت‌ها (metanarratives) در مشروعیت‌بخشی به دانش علمی بر اثر تحولات نوظهور در عرصه فلسفه، علم، فرهنگ و قدرت، بر نقش اساسی (واگرچه مغفول) روایت‌های خردی که با تکیه بر روایت، بازی زبانی و تحول زبانی، عدم قطعیت فراگرد تحول دانش را اثبات می‌کنند، انگشت می‌گذارد. به زعم او، دانش علمی پس از گذر از دورانی که علم با تکیه‌زدن بر قواعد بازی اثبات‌گرایی، مشروعیت خود را تثبیت می‌کرد، در دوران حاضر، برای کسب مشروعیت، ناگزیر باید به بازی‌های زبانی غیراثبات‌گرایانه دیگری (از جمله اعتنا به قواعد ریطوریقای) متوسل شود. برای مطالعه بیشتر تر نگاه کنید به فصل‌های ششم و هفتم و هشتم از کتاب پیش‌گفته:

لیوتار، ژان-فرانسوا. (۱۳۸۲)، وضعیت پست‌مدرن، ترجمه حسینعلی نودری، چاپ دوم تهران: نشر گام نو.

2- Descriptive Methodology.

3- Prescriptive Methodology.

4- Metatheoretical Norms.

۵- مک‌لاسکی ابراز می‌دارد که چه‌گونه اغلب روش‌شناسی‌های تجویزی، حوزه مکالمه در دل بدنه اقتصادی را محدود می‌کنند.

نگاه کنید به مقاله مک‌لاسکی با عنوان "روش‌شناسی‌های سفت‌وسخت در تاریخ اندیشه اقتصادی" در کتاب زیر:

Neil de Mari (ed.), (1988).

ایرادی که دربارهٔ خصلت خودنقض‌گرایانهٔ آنارشیسم روش‌شناختی می‌توان وارد کرد این است که آنارشیسم روش‌شناختی با طرح مسئلهٔ عدم امکان وجود پایگاه نظری برای صورت‌بندی یک روش‌شناسی، عملاً خود را نیز به‌عنوان یک نگرهٔ خاص نفی می‌کند، در مورد رهیافت ریطوریقایی صادق نیست. معیار توان اقتناع‌گری یک گزاره یا یک نظریه، چیزی از ملاک صحت یا صدق گزاره ارائه نمی‌دهد، چراکه در نگرش ریطوریقایی، صحبت از صدق یا صحت گزاره یا نگره، در خارج از متنی که در آن ابراز می‌شود و درصدد توجیه برمی‌آید، ممکن نیست. به عبارت دیگر، هر دلیلی که دربارهٔ صحت و سقم یک نگره بیان می‌شود (خواه توصیفی باشد و خواه تجویزی، خواه اثباتی باشد و خواه هنجاری) درنهایت، تنها با توسل به زمینهٔ ریطوریقایی‌ای که آن نگره در آن ایراد می‌شود، قابل طرح است. لیکن، نکته‌ای که چنین زمینه‌ای را از سایر زمینه‌های مرجع در سایر روش‌شناسی‌ها جدا می‌کند، این است که این زمینه، بنا به ماهیت خود، یک زمینهٔ عینیت‌یافته و تمام‌شده به شمار نمی‌رود.^۱

زمینهٔ ریطوریقایی مضمّر در نگرش مک‌لاسکی را هرگز نمی‌توان با تجربه‌گرایی افراطی مورد نظرهایچیسون^۲ یا ابزارانگاری فریدمن^۳ یا ساموئلسون^۴، و یا پیشینی‌انگاری میزس^۵ مقایسه کرد؛ این زمینه به هیچ مبنای قطعیت‌یافته و عینی‌شده‌ای متکی نیست، به همین دلیل، چه بسا بتوان از جانب سایر نگرش‌هایی که به‌گونه‌ای غیراثبات‌گرایانه اما عقل‌باورانه^۶ به اقتصاد می‌نگرند، ایراداتی بر ریطوریقایی مک‌لاسکی وارد کرد.^۷ از سوی دیگر، نباید از نظر دور داشت، که تأکید بیش از حد بر حقانیت

۱- درک این نکته اهمیت بسیار دارد چراکه وجه ریطوریقایی استدلال، دربرگیرندهٔ درک واقع‌گرایانه (رنالیستی) و غیرعینی‌گرایانه (غیر ابژکتیویستی) از ماهیت برهان‌آوری و خردورزی است. می‌توان چنین گفت که توجه به مسئلهٔ بازی زبانی، با طرد هر نوع زمینهٔ ابژکتیو در رابطه با مشروعیت یک روش، بر رابطهٔ واقعی و ملموس ابزار و قواعد بازی‌های زبانی که تلویحاً بر فراگرد استدلال اثر می‌گذارند، تأکید می‌نهد. ریطوریقا، مشروعیت خود را با اتکا به مرجع ابژکتیو کسب نمی‌کند؛ لیکن، با تکیه بر کاربردشناسی زبان، با وجهی واقعی و اساسی از استدلال روبه‌رو می‌شود که نقش‌گریزناپذیر آن، در بیش‌تر روش‌شناسی‌های عینی‌گرا، نادیده گرفته شده است.

2- Terence Wilmot Hutchison.

3- Milton Friedman.

4- Paul Anthony Samuelson.

5- Ludwig Von Mises.

6- Rationalist.

۷- برای مطالعهٔ نوشتاری در این زمینه، نگاه کنید به مقالهٔ زیر که با دیدگاهی عقل‌باورانه، نگرش مک‌لاسکی را به نقد می‌کشد:

Hoppe, Hans-Hermann, (1989)

مقالات زیر نیز با تأکید بر این مطلب که چگونه رهیافت مک‌لاسکی به نوعی ایستار عقل‌گریزانه می‌انجامد، به نقد این رهیافت دست می‌زنند:

Caldwell. B. J and A. W. Coats (1984)

(1984). McCloskey, Donald N

و پاسخ مک‌لاسکی به این نقد:

تحلیل ریطوریقای، چه بسا، در نهایت، به استقرار همان ایستار روش‌شناسان‌های بیانجامد که مک‌لاسکی در بدو امر، در نقد آن برآمده و تحلیل ریطوریقای را اساساً در برابر آن نشانده بود: یعنی گرایش به حاکم کردن یک روش‌شناسی عام، فراگیر و نهایی^۱.

پذیرش ریطوریکا، به‌عنوان یک نگرگاه فرانظری و فراگفتمانی که تمام نظریه‌ها و گفتمان‌ها را باید در دل آن نشانند و سنجید، روش‌شناسی ریطوریقای را به یک روش‌شناسی تجویزی مرجع، بدل می‌کند که در سایه مشروعیت بدیهی‌انگاشته خود و تجویز رویکرد خود به‌عنوان تنها رویکرد مشروع در روش‌شناسی علم اقتصاد، هرگونه روش‌شناسی دیگر را یکسره بی‌اعتبار می‌انگارد. بی‌شک، یک تحلیل ریطوریقای، اگر خواهان دستیابی به یک نتیجه تبیینی و روشن‌گر است، ناگزیر می‌بایست از انگاشتن رابطه برتری‌جویانه در مواجهه با سایر رهیافت‌ها پرهیز کند؛ و خود را نیز، در مقام یک چشم‌انداز، در جریان فراگرد فهم و مبادلات مکالمه‌ای دانشمندان قرار دهد و محک بزند. به عبارت دیگر، در نظر گرفتن ریطوریکا به‌منزله یک فرازبان جامع که قادر به توضیح تمام زبان‌های موجود در عرصه خردورزی است، با خود تعریف ریطوریکا ناسازگار است. در این راستا، می‌توان پرسید که رهیافت ریطوریقای مک‌لاسکی، که بر ضرورت مکالمه و هم‌فهمی بسیار پا می‌فشارد، خود، تا چه حد توانسته در برقراری یک رابطه تفاهمی با دیگر انواع روش‌شناسی اقتصادی کامیاب شود.

با این حال، سهم نظری رهیافت مک‌لاسکی در روش‌شناسی اقتصاد را می‌بایست از نگرگاهی گسترده‌تر از چارچوب مرسوم و جاافتاده در روش‌شناسی، بررسی کرد. معرفی فلسفه زبان به‌بدنه تئوری اقتصادی (به‌طور عام) و معرفی وجه ریطوریقای فراگرد استدلال در برهان‌آوری‌ها و نظریه‌پردازی‌های اقتصاددانان (به‌طور خاص)، کار بزرگی است که اهمیت آن، زمانی برای یک پژوهشگر فلسفه اقتصاد عیان می‌شود که او با تحولات نوین پیش‌آمده در فلسفه علم و اهمیت بی‌بدیل فلسفه زبان و شاخه‌های آن در پژوهش‌های فلسفه علم و در پی آن، تحولات علمی، آشنا باشد^۲.

۱- همان روش‌شناسی‌هایی که مک‌لاسکی آن‌ها را با M متمایز می‌کند.

۲- نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که علم اقتصاد، تاکنون، در قیاس با سایر رشته‌های علوم انسانی، در مورد سازگاری و تطابق پیکره خود با تحولات سریع فلسفه علم، بسیار کند و انعطاف‌ناپذیر عمل کرده است. اقتصاد را باید از جمله علوم دانست که - به دلایل گوناگون، کاهلی یا تکبر یا... - هیچ کششی به خودشناسی ندارند، علومی که تنها در دوره‌های بحران، نسبت به بازشناختن زمینه‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خود حساسیت نشان می‌دهند.

متأسفانه آگاهی اقتصاددانان (و حتی روش‌شناسان علم اقتصاد)، در مقایسه با دانش پژوهان سایر رشته‌های علوم انسانی، نسبت به چنان تحولاتی بسیار بطئی و سطحی است. در حقیقت، ویژگی جالب توجه رهیافت مک‌لاسکی نیز در این نکته نهفته است که او با برگرفتن ایستاری فلسفی (روش‌شناسی مبتنی بر ریپوریکا)، چه‌گونه به نحوی تأیید برانگیز، نوعی روش‌شناسی رادیکال را ارائه می‌دهد که از یک‌سو هم از زیربنای فلسفی توانمندی هم‌چون فلسفه زبان خوراک می‌گیرد و هم از امتیاز انعطاف‌پذیری و سازگاری در برابر سرشت همواره در حال تحول بدنه تئوری بهره می‌برد؛ رادیکال از این جهت که موضوع اصلی تحلیل ریپوریکایی، نحوه استدلال محقق‌شده متخصصان علم اقتصاد، بررسی این استدلال‌ها و سنجش توانمندی آن‌ها در اقصاء جامعه علمی است؛ اموری که همگی را می‌توان به‌عنوان واقعیت‌ها و فاکت‌های عرصه بازی زبانی علمی اقتصاد تلقی کرد، واقعیت‌هایی که روش‌شناسی متعارف، به‌دلیل تمرکز افراطی خود بر عناصر درونی ساختار تئوری اقتصاد، از درک اهمیت نقش آن‌ها در ساختن، بازساختن و دگرگون کردن تئوری عاجز است^۱.

از سوی دیگر، از آن‌جا که شیوه‌های مکالمه (چه گفتاری، چه نوشتاری) یکی از روشن‌ترین بارزهای نماینده تحول قواعد بازی‌های زبانی علم، قلمداد می‌شوند، تحلیل این شیوه‌ها در قالب تحلیل ریپوریکایی، می‌تواند اسباب آشنایی روش‌شناسان و دانش پژوهان اقتصاد با تحولات شناختی‌ای را که به لایه‌های درونی بدنه اقتصاد ره

۱- با این حال، از سوی دیگر، توجه به نکات تکمیلی ایرادشده از سوی اسکالی ماکی در مورد خصلت غیررنالیستی ریپوریکایی علم اقتصاد در نگاه مک‌لاسکی، می‌تواند روشن‌کننده جنبه‌های پرسش برانگیز چنین نگرش رادیکالی باشد. ماکی با به‌میان‌کشیدن تفاوت فلسفی میان "حقیقت عام" (Truth)، "حقیقت جزئی" که مک‌لاسکی آن را با حروف اول کوچک، از حقیقت عام متمایز می‌کند (truth) و "موجه‌نمایی" (Plausibility)، ضمن پذیرش این نکته که این هر سه مقولاتی اعتباری هستند و اساساً متأثر از مناسبات زبان اند، اظهار می‌دارد که چه‌گونه ریپوریکای موردنظر مک‌لاسکی با عدم ایجاد تمایز میان "حقیقت" و "موجه‌نمایی"، آن‌ها را صرفاً در سوپه پراگماتیک و عملی ریپوریکا یک کاسه می‌کند. به زعم ماکی، تعریف مک‌لاسکی از ریپوریکا، که برجسته عملی و بر مکالمه تأکید دارد، توضیح‌دهنده کیفیت موجه‌نمایی تئوری است؛ لیکن، برای واکاوی حقیقت (یا حقیقت‌های) یک متن، بازگشت به نظریه معنا و تحلیل‌های معناشناختی زبان‌شناسی که به تحلیل محتوای درونی یک متن، فارغ از سوپه‌های توجیه‌گرانه، دست می‌زنند ناگزیر است. او استدلال می‌کند که تحلیل ریپوریکایی - که درجه موجه‌نمایی متن را در رابطه با مکالمه‌هایی که بیرون از آن نزد متخصصان انجام می‌گیرد، می‌سنجد - برای پژوهش بسیاری از جلوه‌های زبانی بسنده نیست، و این تحلیل باید همراه با گونه‌ای رویکرد بازنمایانه (Representational) که سنجش درست‌نمایی متن را هدف می‌گیرد، همراه شود. برای مطالعه این مقاله انتقادی نگاه کنید

می‌برند، و به‌گونه‌ای نهانی‌ترین و عمیق‌تر از آن‌چه در روش‌شناسی‌های متعارف به چشم می‌آید علم اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهند، فراهم آورد.

۶- نتیجه‌گیری

علم اقتصاد در مقام یکی از پیچیده‌ترین رشته‌های علوم انسانی، رشته‌ای است که همواره، خود را درگیر روش‌های متنوع و پیچیده بینارشته‌ای^۱ مربوط به مسأله شناخت می‌بیند. با نگاهی روش‌شناسانه به تاریخ اندیشه علم اقتصاد، می‌توان روایت وضعیت پیچیده و بغرنج اقتصاد در رابطه با انتخاب گزینه‌ها و روش‌های مختلف کسب شناخت را برخواند. علم اقتصاد، همواره در بهره‌گیری از روش‌های پذیرفته‌شده علمی، چه در ساحت علوم تجربی و چه در حیطه علوم انسانی، برای پیشبرد مطالعه در حوزه خود کوتاهی نکرده است، لیکن، شکل رویارویی آن با مسأله صورت‌بندی یک روش‌شناسی مشروعیت‌بخش برای خود، که به‌منزله پایگاهی نظری بتواند بدان تکیه زند و سیر تحولی خود را بر مبنای چنین اتکایی پی‌گیرد، نامشخص و موهوم است.^۲ ریطوریقا را می‌توان به‌عنوان ایستاری چاره‌ساز در پاسخ به این دشواره به پیش کشید.

علم اقتصاد، به‌دلیل ماهیت خود، مستقیم یا باواسطه، همیشه ناظر به امری انسانی است، به‌همین علت، خواسته یا ناخواسته، تحلیلی که در چارچوب این علم شکل می‌گیرد، به‌گونه‌ای، ناظر به زبان و ساختار زبان‌مند علم می‌شود؛ ریطوریقای علم اقتصاد، در مقام نظریه‌ای که به بررسی روش‌های گوناگون اقناع و ایجاب در مکالمه، معطوف به درک نقش فراگردهای مکالمه‌ای متخصصان، در تحول علم اقتصاد است. درحقیقت، زمینه‌ای که روش‌شناسی مبتنی بر تحلیل ریطوریقایی، در آن به بررسی تئوری اقتصادی دست می‌برد، زمینه مکالمه‌های گفتاری و نوشتاری اقتصاددانان است، این‌که این مکالمه‌ها چگونه با یکدیگر برخورد می‌کنند و چگونه به قصد توجیه و تثبیت خود در دل علم اقتصاد، با هم تعامل یا هم‌آوردی می‌کنند. تأکید مک‌لاسکی بر نقش ریطوریقا در شکل‌دادن به زمینه علمی، با توجه به نقش خطیر و بی‌بدیل زبان در

1- Interdisciplinary.

۲- شاید، از نظر ادبی، بتوان روح حاکم بر نظریه‌پردازی اقتصادی متعارف را اثبات‌گرایانه تلقی کرد، لیکن در پذیرش این مطلب که در رابطه با حیات اقتصادی، اقتصاددانان برخوردی مشابه با برخورد دانشمندان علوم طبیعی با پدیده‌های طبیعی دارند، نمی‌توان به این سادگی‌ها پاسخ داد. از یک سو، نگاه یک اقتصاددان اثبات‌گرا در رابطه با تجویز سیاست‌ها، همیشه آمیخته با داورهای هنجاری است؛ از سوی دیگر، یک اقتصاد هنجاری (اگر چنین چیزی وجود داشته باشد)، برای باوراندن ایده خود، از گذر زدن به محاسبه و تحلیل کمی‌گریزی ندارد.

مطالعه هر امر انسانی، توجیه‌پذیر می‌شود. روشن است که اگر دایره مطالعه، روش و کارشیوه علمی به روش تجربی-اثباتی محدود پنداشته شود، چنان تأکیدی بر نقش نظریه‌های زبانی (از ریطوریکا گرفته تا نظریه ادبی و نظریه داستان‌گویی^۱) اساساً زاید و اتلافی است. در واقع، ریطوریکا، عقلانیت مکالمه‌های تئوریک اقتصاددانان را براساس مفاد مطرح‌شده در نظریه‌های زبان‌شناسی به بحث می‌گذارد^۲. این که هر یک از شیوه‌های گوناگون اقناع‌گری، چه‌گونه براساس توانایی‌های زبانی خود، مشروعیت کسب می‌کنند و در برابر رقیبان خود قرار می‌گیرند، یا این که شکست می‌خورند و نمی‌پایند و خلاصه این که چگونه بدنه علم اقتصاد را دگرگون می‌کنند.

همان‌طور که دیدیم این نوع از تحلیل روش‌شناختی، خواه ناخواه، ایده طرد روش‌شناسی علمی مرسوم را در دل خود پرورده می‌کند. بدین ترتیب که تمرکز بر روی فراگردهای مکالمه، که فارغ از سویه‌های فرانظری و پیشینی‌انگارانۀ روش‌شناسی‌ها، به تحلیل کاربردشناسی زبان‌شناسانۀ آن‌ها می‌پردازد و به‌نحوی ناگزیر، مانع شکل‌گیری هرگونه باور یقینی به‌وجود یک ایستار روش‌شناختی نهایی - ایستاری که بتوان از نگرگاه آن، نگاهی کلی و فراگیر به علم اقتصاد افکند و آن را در تمامیت آن کاوید، می‌شود. با این حال، اظهار شد که این وضعیت، هرگز توجیه‌کننده این تلقی از ریطوریکای اقتصاد که آن را رهیافتی آنارشیستی در روش‌شناسی معرفی می‌کند، نیست. بی‌شک، ریطوریکا، سالاری هیچ روشی را نمی‌پذیرد؛ چراکه روش‌ها، حتی روش‌هایی که توانسته‌اند توانایی خود را در بقا در دل فراگرد مکالمات تئوریک و اقناع‌گری اثبات کنند، همواره در حال دگردیسی و تغییر چهره در برابر بدیل‌های نوظهوری هستند که از بطن نقدها و برهان‌آوری جدی سربرمی‌آورند؛

با این حال، هم‌چنان که استدلال کردیم، ایستار مک‌لاسکی را نباید هم‌چون ایستاری در متن ریطوریکای فراگیر (که به آنارشیسم روش‌شناختی ره می‌برد) تعبیر کرد؛ این ایستار، مخالف ایده علمی بودن اقتصاد نیست، بلکه درحقیقت با نشانیدن علم

۱ - Story-telling: منظور از داستان‌گویی، به زبان بسیار ساده، فن فرامی‌تصاویر، معانی و دلالت‌های یک داستان/متن، از طریق برانگیختن تخیل مخاطب است؛ به نقش داستان‌گویی، به‌عنوان یکی از فنون ریطوریکایی، در بسیاری از متون جدید فلسفه علم اشاره شده است؛ برای آشنایی با نقشی که داستان‌گویی می‌تواند در تحلیل روش‌شناسی علم اقتصاد داشته باشد نگاه کنید به:

McCloskey, Donald N. (1990).

۲ - برای آشنایی با برخی از کاربردهای تحلیل ریطوریکا در علم اقتصاد، نگاه کنید به:

McCloskey, Donald N. (1994).

اقتصاد در بستر تحلیل زبانی و با تحلیل جایگاه آن برمبنای رشته‌ای شکل یافته از مکالمات، از یک‌سو، سطح تحلیل روش‌شناسی متعارف را از سطح نقد درونی تئوری، بالاتر می‌برد و از سوی دیگر، با ترغیب اقتصادپژوهان به تقویت آگاهی خود از زبان، زمینه ارتقای فهم آنان از رشته علمی خویش و در نتیجه افزایش توان خودشناسی علم اقتصاد را فراهم می‌آورد. تحلیل ریطوریقای می‌تواند ما را به درک بهتر آن چیزی که گاهی از آن زیرعنوان اقتصاد تفسیری^۱ یاد می‌شود، یاری کند؛ اقتصادی که خود را به‌عنوان علمی بینارشته‌ای می‌شناسد^۲ و پیشرفت نظری خود را در گرو مشارکت فعالانه در گفتگوهایی که از جنبه‌های گونه‌گون (اثباتی/هنجاری، تجویزی / توصیفی، ابزاری / ارزشی، کمی / کیفی) حیات اقتصادی را پژوهش می‌کنند، می‌بیند؛ نه دستیابی به ایستاری نهایی از یک روش‌شناسی عام که تمام مکالمات و بحث و جدل‌ها را بتوان با ریش سفیدی آن حل و فصل کرد.

فهرست منابع

- ۱- بلاگ، مارک (۱۳۸۰). *روش‌شناسی علم اقتصاد*. ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران: نشر مرکز.
- ۲- لاینز، جان (۱۳۸۲)، "درآمدی بر معناشناسی زبان‌شناختی"، ترجمه حسین واله، تهران: گام نو.
- ۳- لیوتار، ژان - فرانسوا (۱۳۸۲)، *وضعیت پست‌مدرن*، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: نشر گام نو.
- 4- Boylan.A.B & P. F. O'Gorman (eds.), (1995), *Beyond Rhetoric & Realism in Economics*, London: Routledge.
- 5- Caldwell. B. J and A. W. Coats (1984), "The Rhetoric of Economics: A Comment on McCloskey", *Journal of Economic Literature*, Vol. 22(2), pp. 575-578.
- 6- Coats, A. W. (1988), "Economic Rhetoric: The Social and Historical Context", in A. Klamer, D. McCloskey and R. Solow (eds.), *The*

1- Interpretive Economics.

2- McCloskey, Donald N. (1995).

Consequences of Economic Rhetoric, Cambridge: Cambridge University Press.

- 7- Davis, John, D. Wade Hands and Uskali Maki (eds.), (1998), "*The Handbook of Economic Methodology*", Bodmin, Cornwell.
- 8- David, John, Alain Marciano and Jochen Runde (eds.), (2004), "*The Elgar Companion to Economics and Philosophy*", Edward Elgar Publishing.
- 9- Dudley-Evans, Tony and Willie Henderson (1993), "Changes in Economics Article", *Finlance: A Finnish Journal of Applied Linguistics*, Vol. 12, pp. 159-180.
- 10- Gerrard, Bill (1991), "Keynes's General Theory: Interpreting and Interpretations", *Economic Journal*, Vol. 101, pp. 276-287.
- 11- Hoppe, Hans-Hermann (1989) "In Defense of Extreme Rationalism: Thoughts on Donald McCloskey's *The Rhetoric of Economics*", *The Review of Austrian Economics*, Vol. 3, pp. 179-214.
- 12- Henderson, W. Tony Dudley-Evans and Roger Backhouse, (1993), *Economics and Language*, Routledge.
- 13- Henderson, Willie (1982), "Metaphor in Economics", *Economics*, Vol. 18(4), pp. 147-157.
- 14- Ibanez, T. (1991), "Social Psychology and the Rhetoric of Truth", *Theory and Psychology*, Vol.1, pp. 187-201.
- 15- Klamer, A. (2001), "Making Sense of Economics: From Falsification to Rhetoric and Beyond", *Journal of Economic Methodology*, Vol. 8, pp. 69-76.
- 16- Mäki, U. (1988), "How to Combine Rhetoric and Realism in the Methodology of Economics", *Economics and Philosophy*, Vol. 4, pp. 89-109.
- 17- Mäki, U. (1993), "Two Philosophers of the Rhetoric of Economics", in Henderson, W. Tony Dudley-Evans and Roger Backhouse (eds.), *Economics & Language*, London: Routledge.
- 18- McCloskey, Donald N. (1988), "Thick and Thin Methodologies in the History of Economic Thought," in Neil de Mari (eds.), *The Popperian Legacy in Economics*, Cambridge University Press, pp. 245-257.
- 19- McCloskey, Donald N. (1983), "The Rhetoric of Economics", *Journal of Economic Literature*, Vol. 31, pp. 434-461.

- 20- McCloskey, Donald N. & Steven. T. Ziliak (1996), "The Standard Error of Regressions", *Journal of Economic Literature*, Vol. 34(1), pp. 97-114.
- 21- McCloskey, Donald N. (1991), "Mere Style in Economic Journals, 1920 to the Present," *Economic Notes*, Vol. 20, pp. 135-148.
- 22- McCloskey, Donald N (1994), "How to Do a Rhetorical Analysis of Economics and Why," in Roger Backhouse, *Economic Methodology*. London: Routledge.
- 23- McCloskey, Donald N. (1984), "Communications: Reply to Caldwell and Coats," *Journal of Economic Literature*, Vol 22, pp. 579-580.
- 24- McCloskey, Donald N. (1988), "Two Replies and the Dialogue on the Rhetoric of Economics: Mäki, Rappaport, Rosenberg", *Economics and Philosophy*, Vol. 4, pp. 150-166.
- 25- McCloskey, Donald N. (1988), "The Consequences of Rhetoric", *Fundamenta Scientiae*, 2/3, p. 273.
- 26- McCloskey, Donald N. (1995), "Economics and the Limits of Scientific Knowledge", in Robert Goodman and Walter Fisher (eds.), *Rethinking Knowledge: Reflections Across the Disciplines*, Albany State: University of New York Press.
- 27- Mirowsky, Philip (1987), "The Philosophical Bases of Institutional Economics", *Journal of Economic Issues*, Vol. 21, pp. 1001-1038.
- 28- Rappaport, S. (1988), "Economic Methodology: Rhetoric or Epistemology?", *Economics and Philosophy*, Vol. 4, pp. 110-128.
- 29- Rosenberg, A. (1988), "Economics is too important to be left to the Rhetoricians", *Economics and Philosophy*, Vol. 4, pp. 129-149.